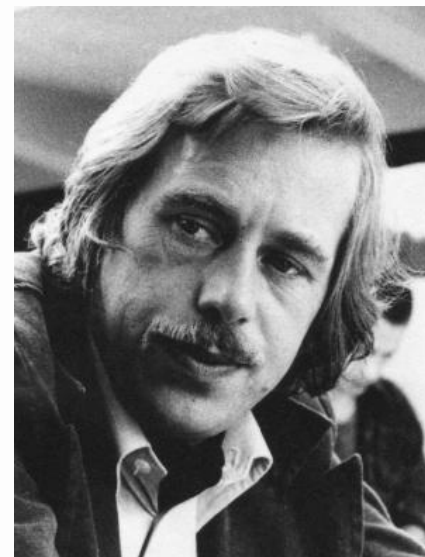


تأثیر سیطره ترس بر شکل گیری موازین اخلاقی جامعه

تأملی در نامه واسلاو هاول به گوستاو هوساک



تهیه کننده: لادن برومند

حقوق معنوی

- اختصاص - این مطلب به پروژه توانا مربوط به سازمان E-Collaborative for Civic Education اختصاص دارد و استفاده از آن می بایست با ذکر نام سازمان تهیه کننده انجام شود.
- غیر تجاری - این مطلب برای استفاده های غیر تجاری می باشد و برای هیچ گونه منفعتی بهره برداری نخواهد شد.
- اشتراک - اگر می خواهید هر گونه تغییری در مطلب وارد کنید، شما می توانید حاصل کار را تنها تحت مجوز E-Collaborative for Civic Education منتشر کنید و برای ایجاد بدنه اصلی اطلاعات، این تغییرات را باید با E-Collaborative for Civic Education به اشتراک گذارید.

بستر تاریخی نامه هاول به هوساک

- نامه هاول به هوساک مملو از اشاراتی است ضمنی به وقایع تاریخی چکسلواکی که خود او، مخاطب نامه اش و هموطنان و همسران چکسلواک او بدان واقف اند. این وقایع اما برای نسل های بعدی به ویژه اگر شهروندان کشورهای دیگر باشند لزوماً شناخته شده نیست:
- اهمیت شناخت زمینه تاریخی این نامه به درک محتوای آن کمک می کند.
- این شناخت همچنین روش اندیشه و تحلیلی را که هاول از واقعیت محیط خود به دست می دهد بر ملا کرده و به خواننده کمک می کند که این روش را از آن خود کند و به کمک آن به واقعیات محیط خود بپردازد و آن ها را تحلیل کند.

درسگفتار امروز به سه مقوله خواهد پرداخت:

- ۱ - زمینه تاریخی نامه هاول.
- ۲- بازخوانی گزیده هایی از متن نامه با نگاهی تطبیقی و استفاده از رهیافت فکری هاول برای به تحلیل کشیدن نمونه هایی از تجربیات روزمره شهروندان در ایران. در این بخش از شرکت کنندگان در این درسگفتار دعوت می شود که نمونه هایی از تجربیات خود در ایران را مطرح کرده و به گفتگو بگذارند.
- ۳- تأثیر نامه و اهمیت آن در تقویت روحی و معنوی دگراندیشی در چارچوب یک نظام استبدادی ایدئولوژیکی.

زمینه تاریخی

نگاهی گذرا به :

- چکسلواکی و تحمیل نظام کمونیستی بعد از جنگ جهانی دوم.
- مختصری از پیشینه سیاسی گوستاو هوساک دبیرکل حزب کمونیست چکسلواکی و مخاطب نامه و اسلاو هاول
- مختصری از پیشینه و اسلاو هاول

چکسلواکی

۱۹۱۸-۱۹۶۸

- جمهوری چکسلواکی در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۸، پس از پایان جنگ جهانی اول و در پی شکست و تجزیه امپراطوری اتریش-مجارستان، تشکیل شد.
- این جمهوری از اتحاد موراوایی ها، اسلواک ها و چک ها تشکیل شد که برای برای پایان دادن به سیطره سیصد ساله اتریش با هم متحد شده بودند



دو دهه تمرین دموکراسی

- لازم به تذکر است که در دوران بین دو جنگ جهانی اول و دوم، در حالیکه نظام های پارلمانی اروپایی به تدریج به دیکتاتوری های فاشیستی تبدیل می شدند، جمهوری چکسلواکی یکی از نادر کشورهای اروپایی بود که نظام دموکراسی پارلمانی خود را حفظ کرد.



۱۹۳۸: توافق نامه مونیخ خیانت دموکراسی های غربی و تجزیه چکسلواکی

• بیست و دو درصد جمعیت
چکسلواکی آلمانی الاصل
بودند. هیتلر این را بهانه کرده
و خواستار پیوستن منطقه
آلمانی نشین به کشور آلمان
شد. انگلستان و فرانسه برای
آرام کردن هیتلر و جلوگیری
از جنگ، بدون حضور رئیس
جمهور چکسلواکی تقاضای
آلمان را پذیرفتند و در
توافقنامه مونیخ (سپتامبر
۱۹۳۸) بخشی از چکسلواکی
را به آلمان بخشیدند.



از راست به چپ: چیانو، وزیر خارجه ایتالیا، موسولینی،
رهبر ایتالیای فاشیست، آدولف هیتلر، رهبر آلمان نازی،
ادوارد دالادیه نخست وزیر فرانسه و نویل چامبرلین، صدر
اعظم بریتانیا

شکست توافق نامه مونیخ: تجزیه چکسلواکی

- با وجود این، آلمان به چکسلواکی حمله کرد و غرب کشور را مستقل اعلام کرده و تحت الحمایه خود قرار داد.
- لهستان و مجارستان هر یک تکه ای از خاک چکسلواکی را اشغال و ضمیمه خود کردند

Germany

Sept-Nov 1938

Protectorate
of Bohemia
and Moravia

March 1939

Austria

Poland

October 1938

Slovak Republic

November 1938

Hungary

March 1939

Romania



جنگ جهانی دوم



• سیاست سازشکارانه فرانسه و انگلستان نه تنها مانع از جنگ نشد، بلکه مشوق حرص جهانگشایی هیتلر شد. او تا چند ماه بعد مناطق چک نشین کشور را ضمیمه خود کرد، اسلواکی را جدا نمود و در آنجا حکومتی دست نشانده متشکل از طرفداران نازی ها مستقر ساخت. رئیس جمهور وقت چکسلواکی، ادوارد بنش که حاضر به تأیید اشغال چکسلواکی نبود تحت فشار آلمان استعفا داد و کمتر از یک ماه پس از امضای توافقنامه مونیخ به انگلستان پناهنده شد.

• کمتر از یک سال پس از توافقنامه مونیخ، آلمان به لهستان حمله کرد و دو روز بعد، سوم سپتامبر ۱۹۳۹ فرانسه و بریتانیا وارد جنگ شدند. www.tavaana.org

چکسلواکی و استقرار نظام کمونیستی ۱

- در دوران جنگ، بنش حکومت چکسلواکی در تبعید را تشکیل داد. شهروندان چکسلواکی در درون کشور، با کمک حکومتشان در تبعید، نهضت مقاومت تشکیل دادند و به مبارزه علیه نازی ها پرداختند و بخشی از نظامی های این کشور نیز در کنار قوای متفقین با آلمان ها جنگیدند.
- در مراحل پایانی جنگ جهانی دوم، حکومت بنش سخت در تکاپوی نجات استقلال و حفظ تمامیت ارضی کشور متلاشی شده اش بود.

چکسلواکی و استقرار نظام کمونیستی ۲

- برخلاف لهستانی ها که سخت جنگیدند که نگذارند شوروی کشورشان را تحت سلطه خود در آورد، مقامات چکسلواکی که دل خوشی از غربی که آنها را به آلمان نازی فروخته بود نداشتند، تمایلی به مقاومت شدید در مقابل شوروی نشان ندادند. به ویژه اینکه یک سال قبل از تسلیم آلمان، قوای شوروی بخشی از لهستان را اشغال کرده بود، و برای تحمیل یک حکومت دست نشانده، ده ها هزار نفر را از بین برده بود.
- مقامات چکسلواکی از سرکوب خونبار لهستان مطلع بودند و نمی خواستند کشورشان را صحنه چنین سرکوبی کنند. آنها در لندن مذاکره با اتحاد جماهیر شوروی را آغاز کردند، با این توهم که بتوانند ضمن داشتن روابط نزدیک با اتحاد جماهیر شوروی نظام سیاسی دموکراتیک را در کشور حفظ کنند.

چکسلواکی و استقرار نظام کمونیستی ۳

- پس از شکست آلمان، بنش به کشورش بازگشت و دوباره به ریاست جمهوری انتخاب شد. حکومت کشور حکومتی ائتلافی بود که کمونیست ها در آن در اقلیت بودند، ولی آنها کنترل وزارت کشور و نیروهای انتظامی را به دست گرفتند، و شوروی نیز سیستم اطلاعاتی وابسته به خود را در این کشور به راه انداخت.
- در سال ۱۹۴۸ مردم به تدریج از فشارهای نیروهای وابسته به شوروی خسته شده بودند و نگران آینده و آزادی های دموکراتیک بودند. حزب کمونیست که وجهه خود را از دست داده بود، به تشویق شوروی دست به کودتا زد و یک حکومت کمونیستی به بنش تحمیل شد که تنها وزیر خارجه آن کمونیست نبود.
- بالاخره، نظام کمونیستی، با تدوین قانون اساسی جدیدی (۹ مه ۱۹۴۸) که بنش حاضر به امضای آن نشد، با عزل بنش و قتل وزیر خارجه، رسماً در چکسلواکی مستقر شد.

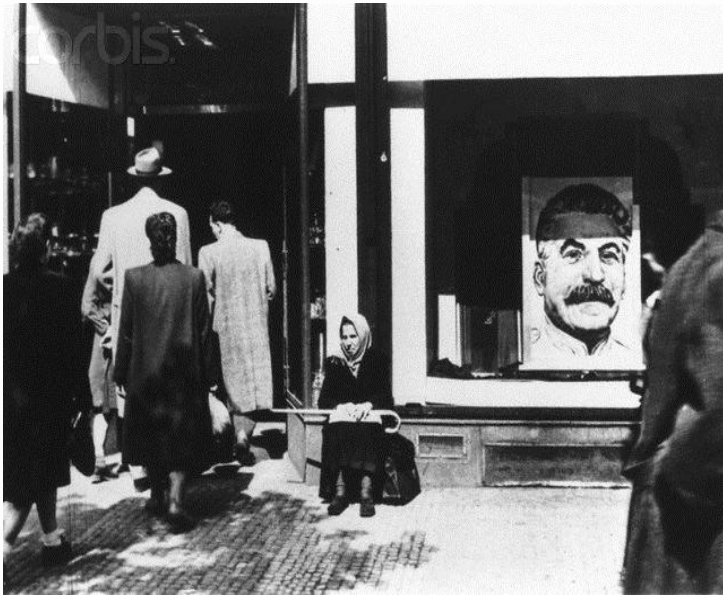
هزینه انسانی استقرار کمونیسم در چکسلواکی

- در دوران حاکمیت کمونیسم، حدود بیست هزار نفر در زندان و زیر شکنجه جان باختند.
- در دهه پنجاه و با شدت گرفتن فشار و "پاکسازی" در ادارات و کلیه نهاد های کشور ۲۵۰ نفر اعدام شدند.
- از استقرار نظام کمونیستی تا سقوط آن در سال ۱۹۸۹: دویست و پنج هزار و چهارصد و هشتاد و شش نفر به جرم سیاسی محکوم شدند.
- از انواع فشار که به طور دائم ادامه داشت اخراج دگر اندیشان و معترضان از کارشان بود.



دادگاه نمایشی رودلف سلانسکی رهبر حزب کمونیست چکسلواکی و از مریدان گوش به فرمان استالین که به دستور استالین بازداشت و متهم به توطئه به نفع امپریالیسم و صهیونیسم شد و تحت شکنجه به جرایم مذکور اعتراف نمود. او در دسامبر ۱۹۵۲ در زندان به دار آویخته شد. گفته می شود که استالین با انتخاب او به عنوان یکی از قربانیان، هدفش این بود که به دیگر رهبران کمونیست کشورهای اروپایی پیام دهد که همه در خطر هستند و باید مطلقاً گوش به فرمان او باشند.

آغاز اصلاحات در چکسلواکی



عکس استالین در یک ویتترین در پراگ

- استالین زدایی که در شوروی در سال ۱۹۵۶ آغاز شد با مقاومت مقامات کمونیست چکسلواکی روبرو گردید و نیروهای اصلاح طلب حزب تنها از اوایل دهه شصت توانستند به تدریج استالین زدایی در کشور را آغاز کرده و نیرو بگیرند.

- ۵ ژانویه ۱۹۶۸ الکساندر دوبچک، یکی از چهره های اصلاح طلب حزب کمونیست چکسلواکی به دبیر کلی حزب انتخاب شد. هدف او انجام اصلاحات دموکراتیک، و استقرار آزادی های سیاسی بود.

دو سرگذشت: ۱- واسلاو هاول

واسلاو هاول

• هنگام کودتای حزب کمونیست دوازده ساله بود

• در خانواده ای مرفه و فرهنگ دوست که دشمنان طبقاتی نظام محسوب می شدند پرورش یافت

• به ادبیات و شعر علاقه داشت ولی چون وابسته به طبقه بورژوازی بود حق ادامه تحصیل نداشت

• او با کار و دنبال کردن کلاس های شبانه دیپلم خود را گرفت. اما سیستم گزینشی دانشگاه او را از حق تحصیل در رشته مورد علاقه اش ، ادبیات، هنر و سینما، محروم کرد.

• اولین نمایشنامه او در سال ۱۹۶۳،

همزمان با شروع استالین زدایی به صحنه می آید.



گاردن پارتی، اولین نمایشنامه هاول

دو سرگذشت: ۲- گوستاو هوساک



زندان لئوپولدوسکی محل بازداشت هوساک

- متولد سال ۱۹۱۳
- از شانزده سالگی عضو شاخه جوانان حزب کمونیست چکسلواکی شد. در سال ۱۹۳۳ در رشته حقوق به تحصیل پرداخت و همزمان به عضویت حزب کمونیست در آمد.
- پس از جنگ در اسلواکی در مقام اجرایی بالایی به سرکوب احزاب دموکراسی خواه پرداخت که در انتخابات ۶۲ درصد آراء را به خود اختصاص داده بودند.
- در سال ۱۹۵۰، قربانی پاکسازی های استالینی شد. هدف این پاکسازی ها حذف کمونیست های بومی و جایگزین کردن آنها با عوامل مستقیم شوروی بود.
- ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۰ در زندان به سر برد.
- بالاخر در سال ۱۹۶۳، با آغاز استالین زدایی در چکسلواکی، محکومیت او لغو و از زندان آزاد شد. و با موضع گیری ضد استالینی در بهار ۱۹۶۸ در دوران اصلاحات، هنگامی که الکساندر دوبچک، شخصیت اصلاح طلب چکسلواکی دبیرکل حزب کمونیست بود، به معاونت نخست وزیری منصوب شد.

یک سخنرانی، یک مقاله، یک نامه

بهار پراگ بستر تحول شاعر و نویسنده منتقد به یک شهروند متعهد

نامه به الکساندر دوبچک
(اوت ۱۹۶۹)

• آوریل ۱۹۶۹: برکناری دوبچک
از دبیر کلی حزب کمونیست.

• توصیه به مقاومت در برابر فشار
و اینکه کاپیتولاسیون نظامی
چکسلواکی را با کاپیتولاسیون
سیاسی، اخلاقی و ایدئولوژیکی
کامل نکنید.



در مورد اپوزیسیون
(۴ آوریل ۱۹۶۸)

• هاول در بحث های عمومی که
در باره آینده سیاسی مملکت و
دموکراتیزه شدن سیستم در
گرفت شرکت کرد. و در مقاله
اش صریحاً استدلال کرد که
بدون به رسمیت شناختن احزاب
غیر کمونیست، اصلاحات
سیاسی به نتیجه مطلوب نخواهند
رسید.

در باب اندیشه گریزان
(ژوئن ۱۹۶۵)

• سخنرانی هاول در کانون
نویسندگان چکسلواکی در
پراگ.
• سقوط سنگی از یک
ساختمان و کشته شدن زنی
رهگذر در پیاده رو کنار
ساختمان.
• تحلیل یک مقاله در مورد این
حادثه. چطور این مقاله به
جای تأمل در چرایی و علت
چنین اتفاق و سؤال در مورد
این که سهل انگاری چه کسانی
موجب مرگ یک رهگذر شده
است، از اصل قضیه غافل
شده و به موضوعی جانبی و
بی ربط می پردازند.

اشغال چکسلواکی

- با اشغال چکسلواکی توسط نیروهای پیمان ورشو، بهار پراگ به خزان پراگ تبدیل شد.



دانشجویان چکسلواکی در مقابل نیروهای نظامی

خزان پراگ



هفت سال بعد: نامه به هوساک

بخش اول: تحکیم نظام

• تعریف حکومت از تحکیم و تثبیت رژیم:

۱- بهبود وضعیت مادی شهروندان

۲- همراهی سیاسی شهروندان با حکومت: "اما فقط این نیست که سر کار بروند، مصرف کنند و به دلخواه خود زندگی کنند؛ بیش از این‌ها از خود مایه می‌گذارند. آنان داوطلبانه، سقفی برای تولید تعیین می‌کنند، برای رسیدن بدان اهتمام می‌ورزند، و حتی از آن سقف نیز درمی‌گذرند؛ همیشه و بدون استثناء در انتخابات شرکت می‌کنند و به نامزدهای از پیش تعیین‌شده، به اتفاق رأی می‌دهند؛ در تشکلهای سیاسی گوناگون [دولتی] فعالیت می‌کنند؛ در میتینگ‌ها و تظاهرات‌های [فرمایشی] شرکت می‌کنند؛ از هر چیزی که از آنان خواسته شده حمایت کنند، حمایت می‌کنند؛ در هیچ کجا نشانی از ناسازگاری یا مخالفت با اقدامات دولت به چشم نمی‌خورد."

انقلاب فکری مستتر در دو سؤال: به سوی سیاستی انسان محور

”اگر از خود پیرسیم برای
بازسازی اخلاقی و معنوی جامعه،
برای پیشرفت جنبه‌های واقعاً
انسانی، برای اعتلای بیشتر شأن
انسان و برای شکوفایی آزاد و
واقعی او در جهان چه کاری
صورت گرفته؟“

”اما اگر از تحکیم چیزی بیش از آن،
مثلاً وضع واقعی ذهنیت جامعه در
نظر باشد، در این صورت چه
طور؟“

اگر قبول کنیم که سیاست باید انسان محور باشد، نظام نه تنها ثبات و
استحکامی ندارد بلکه به سوی بحرانی عمیق پیش می رود

بخش دوم: ترس، رکن اصلی ثبات و تحکیم نظام

- در بخش دوم هاول به ریشه یابی تحکیم به معنای حکومتی اش پرداخته و ترس را به عنوان عامل و رکن اصلی این تحکیم و ثبات می شناسد:
- ” پرسش بنیادی این است که چرا مردم ... کاری می کنند که تصویری خیره کننده از جامعه ای کاملاً متحد به دست دهند که پشتیبان تمام عیار حکومت است:
- آموزگار از ترس اینکه شغلش را از دست بدهد، مطالبی را به دانش آموزان می آموزد که خود قبول ندارد؛
- دانش آموزان از ترس آینده خود، همان مطالب را تکرار می کنند؛
- دانشجویان از ترس اینکه نتوانند تحصیلاتشان را ادامه دهند، به عضویت «اتحادیه جوانان» درمی آیند و به خواسته های مقامات تن می دهند؛
- پدر از ترس اینکه مبادا فرزندش به دلیل عدم صلاحیت سیاسی نتواند وارد دانشگاه بشود، مشاغل بس گوناگونی را می پذیرد و آنچه از او می خواهند، «داوطلبانه» انجام می دهد.

تحکیم حاکمیت : تحکیمی کاذب

- "وحدت ظاهری، انضباط و اتفاق نظری که همه جا به چشم می‌خورد، و در اسناد رسمی به عنوان دلیل ثبات جامعه مطرح می‌شود، بدون وجود این ترس، حتا سایه‌ای از حقیقت نیز در خود ندارد."

سؤال: آیا می‌توانید نمونه‌هایی از فشارهای مشابه بر شهروندان را در ایران مطرح کنید؟

- "مردم از ترس پیامدهای احتمالی، در انتخابات شرکت می‌کنند و به نامزدهای تعیین‌شده رأی می‌دهند، و طوری وانمود می‌کنند که این مسخره‌بازی واقعاً انتخابات است؛
- از ترس جان یا به خطر افتادن موقعیت و سابقه شغلی‌شان در نشست‌های جمعی شرکت می‌کنند و به هر چیزی که از ایشان خواسته شود رأی می‌دهند، و یا دست کم، در موردش سکوت می‌کنند؛
- از ترس لو نرفتن، از عقاید واقعی خود نه در حضور جمع و نه گاه حتا در خلوت، سخن نمی‌گویند؛
- مردم از ترس، در اجتماعات، تظاهرات‌ها و مراسم رسمی شرکت می‌کنند.
- بسیاری از دانشمندان و هنرمندان از ترس اینکه مبادا مانع کارشان شوند، خود را هوادار افکاری نشان می‌دهند که قبول ندارند، چیزهایی می‌نویسند که ربطی به افکارشان ندارد و یا می‌دانند که خطا است.
- برخی نیز برای حفظ خود تا آنجا جلو می‌روند که دیگران را لو می‌دهند، آن هم به دلیل کاری که خود نیز دست اندر کار آن بوده‌اند."

بخش سوّم:

فراسوی استحکام کاذب : تأملی در وضعیت حقیقی جامعه

ترس، پرورنده فساد در جامعه

شاید سالاری جایگزین شایسته سالاری

- وقتی در پس تلاش‌های دفاعی انسان برای حفظ موقعیت خویش، ترس لانه می‌کند، می‌توان مشاهده کرد که خودپرستی و جاه‌طلبی به طور روزافزونی به موتور اصلی اهداف فرد برای دستیابی به آنچه که پیش از این نداشت بدل می‌شود.
- اما اگر انطباق دادن ظاهری خود با وضع موجود، عامل اصلی موفقیت در جامعه می‌شود، افرادی که پیش می‌افتند چه کیفیتی خواهند داشت و در این صورت چه نوع شخصیت‌هایی می‌توانند به مقام و منصب برسند؟
- امروزه بسیاری از پست‌های دولتی توسط انواع جاه‌طلبان، فرصت‌طلبان، شیادان و افرادی مشکوک اشغال شده است.
- یک مثال از سطح فرهنگی قضات در ایران

تأثیر تحکیم مبتنی بر ترس بر روان شهروندان

قطع امید: خودسوزی یان پالاش
۱۹ ژانویه ۱۹۶۹



”مردم پس از شوک ناشی از سرکوب
بهار پراگ و تثبیت نوعی نظام، طوری
شده اند که گویی امید خود را به آینده،
به امکان بهبود اوضاع عمومی، و به
اهمیت مبارزه برای حق و حقیقت از
دست داده‌اند.

به هر آنچه که فراتر از آسایش و امنیت
شخصی‌شان باشد، بی‌علاقه شده‌اند؛ و
در تلاش آن اند که از راه‌های گوناگون
بگریزند. از روی دلسردی، به هر
ارزشی که از موقعیت و منافع‌شان
فراتر رود بی‌اعتناء اند و از توجه به
هموعان خود غفلت می‌ورزند؛ و این
یعنی دلسردی و افسردگی.“

• ”با معطوف کردن توجه فرد به امور پیش پا افتاده و منافع مصرفی اش، مانع از این می شوند که به انقیاد فزاینده روحی، سیاسی و اخلاقی خود آگاهی یابد. نقش فرد به حامل تکساحتی ایده آل های جامعه مصرفی تنزل کرده است. او باید خود را به ماده نر می چون موم بدل کند، آماده هرگونه دست کاری. با زندانی کردن او در چشم انداز حقیری که در تنگنای یک اقتصاد برنامه ریزی شده، به او به عنوان يك مصرف کننده داده شده است، حکومت یک خطر را در نطفه خفه می کند: خطر وسوسه شدن در اثر توانایی های بی شمار و غیرمنتظره ای که بالقوه در انسان نهفته است.“

• ”به تدریج که امید به بهبود اوضاع عمومی از میان می رود، و تسلط فرد بر ارزش ها و اهداف فراتر از منافع شخصی کاهش می یابد، به تدریج که از امکان عمل معطوف به «بیرون» او کاسته می شود، فرد انرژی خود را همواره در جایی به کار می گیرد که با مقاومت کمتری روبروست، یعنی انرژی خود را به «درون» معطوف می کند. بیشتر به فکر خویش است، به فکر خانه و خانواده اش... چنین است که مردم با نو کردن مبلمان، با سر و سامان دادن به خانه و زندگی، سعی می کنند زندگی دلپذیری فراهم آورند.“

انسان مطلوب این تحکیم کاذب

این وضع به کجا می‌رود؟ نظامی که بر پایه ترس و دلسردی استوار شده، آدمی را به تنگنای زندگی مادی خود رانده، و دورویی و ظاهرسازی را چون یک اصل اساسی ارتباط با جامعه، به او می‌آموزد؛ چنین نظامی چه تأثیراتی بر مردم دارد؟ ... باید دید جامعه‌ای که تنها هدف رهبرانش، حفظ ظاهری نظم و اطاعت همگانی است، به کجا خواهد رسید؟ فهمیدن اینکه اوضاع کنونی به کجا می‌رود، چندان دشوار نیست: از میان رفتن تدریجی همه ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی، نابودی معیارهای شایستگی و کاهش اعتماد به ارزش‌هایی چون حقیقت، پایبندی به اصول، درستی، نועدوستی، حیثیت و شرافت."

جمهوری اسلامی در مقایسه با شرایط چکسلواکی

- ”کوتاه اینکه ظاهر والایی از آرمان‌های بزرگ انساندوستانه، و در پس آن، خانه محقر خرده‌بورژوازی سوسیالیست! از یک سو، شعارهای پُر سر و صدا درباره گسترش بی‌سابقه آزادی‌ها و غنای معنوی زندگی، و از سوی دیگر، زندگی خالی و اندوهناکی که به رفتن به خرید فروکاهیده است!“

- آیا می‌توانید یک یا چند نمونه از کارهایی را مطرح کنید که جمهوری اسلامی عملاً تشویق می‌کند در صورتیکه با ایدئولوژی‌اش تناقض کامل دارد؟

بهای تحکیم کاذب برای فرد و انسانیت

فروپاشی معیار های اخلاقی و گسست وجدان اخلاقی جامعه

- ”نظم به بهای اسارت روح، بی‌حسی و خالی بودن هستی مستقر شده و حکومت به بهای بحران معنوی و اخلاقی جامعه به ظاهر تحکیم گشته است.“
- ”چیزی که وجدان اجتماعی، زمانی پیش، آن را زشت و زننده می‌دانست، امروز به راحتی چشم‌پوشیدنی شده تا آنجا که فردا به امری پذیرفتنی و شاید پس‌فردا، همچون یک الگو معرفی شود.“

گفتگو در مورد دگردیسی ضوابط و معیار های اخلاقی در جامعه ایران.

بخش چهارم:

تحکیم کاذب به بهای به زنجیر کشیدن فرهنگ و پیامدهای آن

- ”در واقع، فرهنگ این امکان را به جامعه می‌دهد تا آزادی خود را ژرفا بخشد و حقیقت را کشف کند. بنابراین، چرا باید حاکمیتی که کارش سرکوب آزادی و حقیقت است، نظر مساعدی به فرهنگ داشته باشد؟ چنین حاکمیتی، فقط یک «حقیقت» را به رسمیت می‌شناسد: حقیقتی که در لحظه نیاز دارد. یک نوع «آزادی» را می‌پذیرد: آزادی بیان همین «حقیقت» را.“
- ”دنیای حقیقت این چینی، تابعی از منافع حاکمیت است و به هیچ‌رو متأثر از فضای مبتنی بر دیالکتیک شناخت واقعی نیست؛ دنیایی است که مشخصه آن، نازایی فکری، جزم‌های منجمدشده، و آموزه خشک است که ناگزیر به استبدادی بی‌آرمان می‌انجامد؛ دنیای ممنوعیت، محدودیت و نظم، که سیاست فرهنگی در آن، پیش از هر چیز، «کار فرهنگی» پلیس است.“

پرسش کلی این است: این اخته کردن فرهنگ، فردا ملت را تا چه میزانی در ژرفای ناتوانی اخلاقی و روحی فرو خواهد برد؟ بیم آن دارم که این عواقب زیان‌بار اجتماعی، سال‌ها پیش از منافع سیاسی مشخص کسانی که سبب‌ساز آن بوده‌اند دوام آورد.

بخش پنجم

تحکیم نظام: نوید مرگ

• مرگ انسانیت انسان

• مرگ تاریخ

• جامعه‌ای که زنده است، "تاریخ" دارد. تاریخی که در آن از یک سو، میان عنصر استمرار و رابطه علت و معلولی، و از سوی دیگر، عنصر «تکرار ناپذیری» و پیش‌بینی ناشدنی، پیوندی اساسی برقرار است، آری این تاریخ، پرسشی در مقابل ما می‌گذارد: "تاریخ حقیقی" – این منبع بی‌پایان «آشوب»، این علت دایمی بی‌نظمی، این سیلی گستاخانه بر گونه‌ی نظم مستقر - آیا می‌تواند در دنیایی که رژیم مرگ را بر آن چیره است وجود داشته باشد؟

• آری، نظم در اینجا حاکم است. این نظم بوروکراتیک، همگونی غم‌انگیزی به وجود می‌آورد که نابودکننده فردیت است؛ روندی است که خصوصیت فردی انسان را از میان می‌برد؛ بی‌حرکتی جان‌سختی است که هرگونه **تعالی** را ناممکن می‌کند. نظمی است " فاقد زندگی".

"گویی این حس توقف زمان اجتماعی، جامعه را هزاران سال به عقب باز می‌گرداند؛ جامعه‌ای که در آن، آگاهی از زمان تاریخی از محدوده حوادث کیهانی و جوی فراتر نمی‌رفت؛ دوره‌های تکرار بی‌نهایت، همچون مناسک مذهبی که در انطباق با این حوادث شکل می‌گیرند."

تحکیم نظام یا مرگ محتوم آن؟

ناتوانی نظام در برابر چالش زندگی

زندگی، نظام مرگ را به چالش می کشد

- در واقع با ایجاد سکون و بی حرکتی در جهان اطراف، خود را نیز به موجودی بی حرکت بدل می سازد و توانایی های خود را در رویارویی با هر پدیده نو و جریان های طبیعی زندگی محدودتر می کند. در نتیجه، نظام آنتروپیک قربانی اصول مرگبار خود می شود. و از آنجا که نیروی حیاتی درونی خود را نابود کرده است و هیچ پادزهری علیه نیروی مرگبار درونی اش عمل نمی کند، خود آسیب پذیرترین قربانی خویشتن می شود.

- زندگی بنا بر طبیعت خود در برابر تجاوز به زندگی با خلاقیت و موفقیت مقاومت می کند، و نیروی زندگی گرچه به آهستگی و در سکوت و پنهانی، همواره راه خود را می گشاید. زندگی حتما اگر هزاران بار از خودبیگانه شود و نیروی حیاتی در آن به تحلیل رود، به هر حال راهی برای بازسازی خود خواهد یافت و فراتر از سرکوبگرانش خواهد زیست.

بهار پراگ نمونه ای از فوران زندگی در بطن نظام مرگ زا

- بنابراین عجیب نیست زمامدارانی که طی سال‌ها عادت کرده اند به اتفاق آراء تأیید شوند، مورد حمایت بی قید و شرط قرار گیرند، و آن وحدت کاملی را داشته باشند که در یکدستی ظاهری نظام جلوه می‌کرد، حالا که از انفجار احساسات فروخورده مردم این چنین دچار شگفتی شوند. و از آنجا که خودشان را تنها ضامن هستی جهان می‌دانند، این وضعیت را تهدیدی هولناک برای تمام دنیا تلقی کنند و برای نجات خود (و صد البته برای نجات جهان)، میلیون‌ها سرباز خارجی [پیمان ورشو] را به یاری طلبند!

- ما اخیراً چنین انفجاری را تجربه کردیم. کسانی که طی سالیان دراز مردم را تحقیر کردند و به آنان توهین روا داشتند، از اظهار وجود این مردم دچار وحشت شدند. و به همین دلیل است که امروز آن زمان را دوران «انفجار عواطف» می‌نامند.



هشدار یک شهروند مسئول و متعهد

- "از نتایج درازمدت، دردناک و نامعقولی می‌ترسم که اختناق فعلی برای مردم در پی خواهد داشت. من ترسم از بهایی است که برای حذف تاریخ باید پردازیم؛ بهای این لگام زدن ظالمانه و بیهوده زندگی، زندگی واپس رانده به زیرزمین جامعه و به پستوی وجدان‌ها، و بهایی که در برابر این تعویق خشونت‌بار زندگی عادی جامعه باید پرداخت. چنانکه می‌بینید ترس من فقط از تلخکامی‌های روزمره و تحقیرهای رایج نیست، حتی ترس من از بهای گزافی هم نیست که در درازمدت به علت انحطاط فکری و اخلاقی جامعه می‌پردازیم. بلکه افزون بر این‌ها، ترسم از بهای سنجش‌ناپذیری است که در آینده باید پرداخت، زمانی که تاریخ و زندگی حق خود را طلب می‌کنند."

مسئولیت اوضاع به عهده کیست؟

• مسئولیت شهروندان

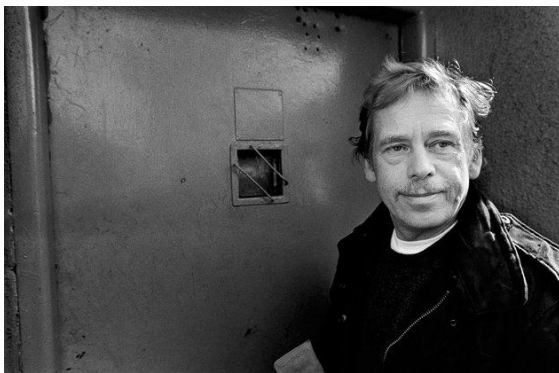
• مسئولیت حاکمیت

”به عنوان شهروند این کشور، صریح و آشکار از شما، از شما گوستاو هوساک، و از دیگر رهبران فعلی می‌خواهم به مسائلی که کوشش مردم توجهتان را جلب کنم، پردازید تا شاید بتوانید اهمیت مسئولیت تاریخی خود را بسنجید و متناسب با آن عمل کنید.“

نامه به هوساک

فصلی تازه در زندگی واسلاو هاول

- آنچه هاول در مورد دلیل نوشتن یک مقاله فلسفی سیاسی به شکل نامه گفت:
- با ارائه تحلیل از اوضاع به خودآگاهی جامعه از وضعیتش کمک می کنم
- -همیشه و در هر شرایطی گفتن حقیقت لازم و مفید است
- -خواستم شرایط تعامل خود را با جامعه ام خود تعیین کنم نه اینکه تابع شرایطی باشم که دیگران برایم تعیین کرده بودند.
- نامه به هوساک پیشدرآمدی بر مقاله قدرت بی قدرتان.



فکری که پیروزی استبداد را مبدل به شکست کرد



- استفاده از روش فکری هاول برای تحلیل پیروزی نظام بر اعتراض ملیون ها ایرانی به نتایج انتخابات سال ۱۳۸۸

حقوق معنوی

- اختصاص - این مطلب به پروژه توانا مربوط به سازمان E-Collaborative for Civic Education اختصاص دارد و استفاده از آن می بایست با ذکر نام سازمان تهیه کننده انجام شود.
- غیر تجاری - این مطلب برای استفاده های غیر تجاری می باشد و برای هیچ گونه منفعتی بهره برداری نخواهد شد.
- اشتراک - اگر می خواهید هر گونه تغییری در مطلب وارد کنید، شما می توانید حاصل کار را تنها تحت مجوز E-Collaborative for Civic Education منتشر کنید و برای ایجاد بدنه اصلی اطلاعات، این تغییرات را باید با E-Collaborative for Civic Education به اشتراک گذارید.